

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال ۱۳۲۲ در چاپخانه بانک ملی ایران کاری برایم پیدا شد و به صورت نیمه وقت استخدام شدم عنوانم نقاش چاپخانه بود ولی عملاً نود درصد از مراجعات به چاپخانه در زمینه هنرهای چاپی بود. هفته‌های اول و دوم به کارهای آزمایشی دست زدم و توانستم با بسیاری از وسایل چاپخانه از نزدیک آشنا شوم به طوریکه پس از یک ماه با ویژگیهای بسیاری از ماشینهای چاپ و طرز کار آنها آشنا بودم. و رو بهم رفته نبض کار را بدست آورده بودم. از طرفی پس از استخدام در چاپخانه و از دست دادن اوقات بعد از ظهر ناچار بودم همه روزه صبح‌ها زودتر از همه در کارگاه دانشکده حضور داشته باشم و کارهای مرتبط با برنامه‌های دانشکده را انجام دهم. و ظهر خود را به چاپخانه برسانم. برای استفاده از دروس نظری که معمولاً بعد از ظهرها بود با عجله خود را از چاپخانه به دانشکده می‌رساندم و پس از پایان کلاس دوباره

سالهای رنگ نور و خاطره

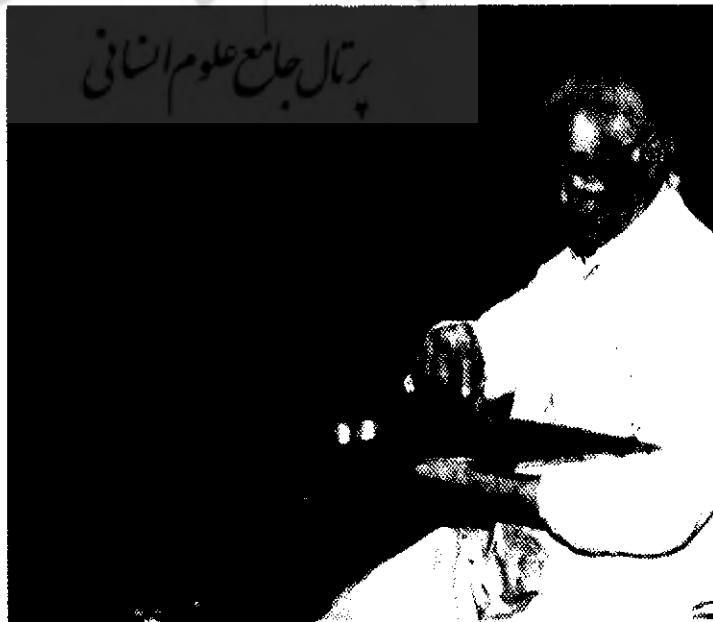
● قسمت سوم
● استاد محمود جوادی پور

به چاپخانه برمی‌گشتم و برای جبران ساعات غیبتم تا دیروقت در چاپخانه می‌ماندم از آغاز کار در چاپخانه برای من جای شگفتی بود که چاپخانه‌ای به مجهزی چاپخانه بانک تشکیلاتی برای چاپ رنگین نداشت و تنها قادر به چاپ کارهای رنگی ساده‌ای همانند نقشه‌های جغرافیایی یا پوسترو غیره بود که به چاپخانه سفارش داده می‌شد من می‌بایستی هر رنگ آن را روی صفحه جداگانه‌ای رسم کنم و سپس رنگهای تفکیک شده را جداگانه در کنار یا روی هم چاپ کنند تا نتیجه نهایی آن به صورت رنگی درآید. در حالیکه همان زنان بیشتر چاپخانه‌های دنیا تمام تصاویر رنگی را با استفاده از دوربین عکاسی و تفکیک آن به وسیله فیلترهای رنگی انجام می‌دادند. در این مورد از هر کسی پرسش می‌کردم بی‌جواب می‌ماندم. روزی برحسب تصادف توسط رئیس چاپخانه احضار شدم. به اطاقش رفتم. با چند نفر از مشتریان مشغول صحبت بود. فرصتی دست داد که منتظر بمانم و به اطراف اطاق نگاه کنم. چشمم به قفسه‌ای پر از کتاب افتاد نوشته روی یکی از کتابها که درشت‌تر و به زبان آلمانی بود نظرم را به خود جلب کرد. نزدیکتر رفتم و پس از چند دقیقه پی بردم که بیشتر کتابهای قفسه مرتبط با دستگاه‌ها و ماشینهایی می‌باشند که در چاپخانه کار می‌کنند. از رئیس اجازه گرفتم تا در فرصتی مناسب‌تر کتابها را نگاه کنم. او موافقت کرد. به چند کتاب برخوردم که در جستجوی آنها بودم آنها کتابهایی بودند که در مورد چاپ رنگی با استفاده از دوربین عکاسی نوشته شده و ضمناً تمام

وسایل مربوط به تفکیک رنگ را نیز با تصاویر روشن در آن چاپ نموده بودند بی‌اندازه خوشحال شدم. جریان مشاهداتم را با رئیس در میان گذاشتم و از او اجازه خواستم موافقت کند که در زمینه چاپ رنگی و طرز کار با وسایل مخصوص آن به آزمایشاتی دست بزنم. در اینجا نیز با موافقت او رویرو شدم با کمک انباردار چاپخانه تمام قسمتهای انبار را بررسی کردیم و سرانجام توانستیم کلیه وسایل مرتبط با چاپ رنگین را که از سالها پیش با نامهای نادرست در گوشه و کنار انبار خاک می‌خوردند پیدا کنیم. اطاقی در اختیارم گذاردند و آغاز به کار کردم هفته‌ها پس از پایان ساعات اداری در اطاقم می‌ماندم و تا پاسی از شب به مطالعه کتابها می‌پرداختم در نتیجه توانستم از این راه به آگاهیهای جالبی در زمینه راه‌های عملی چاپ رنگی دست یابم سپس مدتی به آزمایشات عملی دیگری درباره کاربرد فیلترها پرداختم و در تمام زمینه‌ها به نتیجه رسیدم.

نخستین آزمایش عملی را در قسمت عکاسی آغاز کردم که خوشبختانه با وجود ایجاد مزاحمت‌های پی در پی مسئول عکاسی به نتیجه مثبت رسید. دنباله کار را رها نکردم و به آزمایشات دیگری دست زدم که در هر یک به پیشرفتی تازه دست می‌یافتم. اولین آزمایش عملی چاپ رنگین را با تفکیک رنگ پرتره کوچک آبرنگی که از برادرزاده خودم نقاشی نموده بودم آغاز کردم و آن را تا مرحله چاپ پیش بردم. نتیجه کار صد درصد مثبت بود. به این ترتیب اواخر سال ۱۳۲۳ چاپخانه بانک ملی اولین چاپخانه‌ای

● آرزو داشتیم
که جای مناسبی
برای
نمایش دادن
آثارمان
داشته باشیم
تا بتوانیم
از نظریات
مثبت یا منفی
بینندگان
استفاده کنیم
یا در واقع
خود را
بیازماییم.



در ایران بود که قادر به گرفتن سفارشات رنگین شد. اولین سفارش با چاپ تصویری از مسجد خیف آغاز شد که توسط آقای سید علاءالدین طباطبائی برادر سید ضیاءالدین معروف به چاپخانه داده شد. بدنبال آن کتاب کویدک دبیره از استاد بهرون به چاپ رسید از آن پس روز به روز بر سفارشات رنگی چاپخانه افزوده گشت. دومین چاپخانه ای که اقدام به چاپ رنگین کرد گراورسازی چاپخانه اطلاعات بود. آقای به نام زامیح خواه که مسئول گراورسازی بود پس از تماس با چاپخانه بانک ملی ایران و کسب اطلاعات لازم درباره نحوه کار و عملکرد کار چاپ رنگین از راه تفکیک رنگها به وسیله دوربین به نتیجه رسید، کم کم پشت جلد مجلات و بعداً داخل آنها به صورت رنگین چاپ شدند این بود خلاصه ای از تاریخچه آغاز چاپ رنگین در ایران. من خوشحال و مفتخرم که توانستم گره کم بود چاپ رنگین را باز کنم و باز خوشحالم از اینکه امروز کشورمان دارای مجهزترین ماشینهای چاپ رنگی است و زیباترین کارهای رنگین را انجام می دهد.

بموازات کار در چاپخانه بان کار دیگری از طرف مجله اطلاعات هفتگی و ماهانه به من واگذار شد و آن مصور کردن داستانهایی بود که توسط نویسندگان ایرانی و خارجی نوشته می شد. با اضافه شدن کارم

مجبور بودم وقت شبانه روزی ام را به سه بخش تقسیم کنم صبح ها تا ظهر دانشکده ظهر تا شب چاپخانه و شب ها تا دیر وقت را برای نقاشی داستانهای مجلات اطلاعات ماهانه و هفتگی اختصاص دهم. به این ترتیب وقت زیادی برای استراحت و خواب نداشتم. زیادی کارهای جنبی و کمبود وقت به من امکان نمی داد که به روال معمول دوره دانشکده را در چهار سال بگذرانم. سرانجام پس از شش سال به سال ۱۳۳۶ دوران دانشکده را پشت سر گذاشتم و به دریافت دانشنامه در رشته نقاشی نائل گشتم ولی هیچگاه پس از گرفتن دانشنامه تماسم را با دوستان و استادانم قطع نکردم. زیرا محیط دانشکده و استادان و دوستانم را با تمام وجود دوست داشتم.

پس از پایان دوران دانشکده بی اندازه خسته بودم. برای تجدید قوا، رفع خستگی و یافتن فرصتی برای نقاشی آزاد و بدون مسئولیت با جعبه رنگ و تجهیزات کامل نقاشی راهی شهر گرگان شدم. این اولین باری نبود که به گرگان سفر می کردم. قبلاً هم به گرگان رفته بودم و تا حدودی شهر گرگان و اطرافش را می شناختم و همیشه آرزوی نقاشی کردن از مناظر زیبای آن را داشتم.

در فاصله نه چندان دور از شهر گرگان طایفه ای از ترکمنان زندگی می کردند که آنها را بلیچ می نامیدند





کافی مانع از کارم بودند. تصمیم گرفتیم محل بزرگتری پیدا کنیم. در خیابان پهلوی (ولیعصر امروز) چهارراه امیراکرم. در ضلع شرقی باغ امیراکرم اطاقی دیدم که از کارگاه قبلی ام بزرگتر بود و ضمناً پنجره آن رو به باغ بزرگ و زیبای امیراکرم باز می‌شد. آن را اجاره کردم. همه چیز خوب و رضایت‌بخش بود به جز یک مسئله و آن نداشتن آزادی در موقع کارم بود. زیرا پنجره اطاقم که رو به باغ باز می‌شد به سطح زمین باغ نزدیک بود و بیشتر اوقات حضور چند تن از خدمتکاران صاحب باغ در جلوی پنجره و نگاه‌های کنجکاوانه آنان که توام با پچ‌پچ‌های درگوشی باهم بود مرا ناراحت می‌کرد و تمرکز فکری ام را بهم می‌زد. ناچار دوباره در پی یافتن محل تازه‌ای بودم که از این گرفتاری خلاص شوم. این بار در حوالی خیابان لاله‌زار در یکی از کوچه‌های فرعی در یک مجتمع تجاری دو اطاق کنار هم دیدم که از نظر وسعت و نور بسیار خوب بود. آن را اجاره کردم. کاظمی هم از محل جدید راضی بود. چون فضای بهتری برای کار داشتیم. از نظر کلی راحت‌تر شدیم ولی بی‌خبر از آن بودیم که به دلیل تجاری بودن مجتمع در ورودی را عصرها از ساعت معینی می‌بندند و هیچکس حق ماندن در مجتمع را ندارد. من مجبور

و بهمین مناسبت محل زندگی آنها را بلیچ محله می‌گفتند. بلیچ محله و ساکنینش برای من جاذبه خاصی داشتند. اغلب روزها با وسایل طراحی و نقاشی (سیک) به آنجا می‌رفتم و از فاصله دور از حیوانات خانگی وسایل زندگی و مردمش طراحی و نقاشی می‌کردم. مردم بلیچ محله دوست نداشتند که مردم شهری را به میان خود راه دهند.

ولی وقتی دیدند که من از آنها نقاشی می‌کنم و مزاحمتی برایشان ندارم به تدریج با حضورم در محله عادت کردند. تا آنجا که گاهی برایم مدل می‌شدند خوراکی به من تعارف می‌کردند و خلاصه روابطمان دوستانه شده بود.

در یکی از سفرهای قبلی ام به گرگان به پهلوی دژ رفته بودم. شنبه یا چهارشنبه بازاری بود. در آنجا برای اولین بار چشمم به نمدهای رنگین و زیبای ترکمنی افتاد و فریفته آن هنر شدم. از آن پس همیشه آرزو می‌کردم که روزی بتوانم به پژوهش دامنه‌داری در زمینه هنر نامبرده دست بزنم. با چند نمدهای خریدم به تهران بازگشتم و سالها با دیدن آنها دلخوش بودم. پس از بازگشت از گرگان دوست داشتم تعدادی از آثارم را در اندازه‌های بزرگ روی بوم پیاده کنم. ولی کوچک بودن فضای کارگاه و نبودن نور و دید

بودم کارهای مربوط به مجله اطلاعات هفتگی و ماهانه را به منزل ببرم و طراحی کنم. دوباره مجبور شدم در پی یافتن کارگاه دیگری باشم. این گرفتاری بزرگی بود و با کمبود وقتی که داشتم مرا آزار می داد. پس از گذشت چند ماه آپارتمانی در طبقه چهارم یک ساختمان قدیمی یافتم و اشتراکاً با کاظمی اجاره اش کردیم.

ساختمان در خیابان لاله زار نو نزدیک سینما کریستال بود. آپارتمان نامبرده سه اتاق داشت. دو اتاق آن را کاظمی و من برای کارگاه آماده کردیم و اتاق



سوم را که در وسط بود برای زندگی کاظمی ترتیب دادیم. از نظر کارگاه راحت شدیم چون هم فضای کافی برای کار داشتیم و هم کسی مزاحم ما نمی شد. در نتیجه آن سال یکی از پربارترین سالهای زندگی هنری کاظمی و من شد. در این سال تحول چشم گیری در نقاشیهای ما بوجود آمد.

آرزو داشتیم که جای مناسبی برای نمایش دادن آثارمان داشته باشیم تا بتوانیم از نظریات مثبت یا منفی بینندگان استفاده کنیم با در واقع خود را بیازماییم. متأسفانه در شهر تهران نه گالری وجود داشت و نه مراکز دیگری که بتواند نیاز ما را برآورده کند.

شهرداری و فرهنگ و هنر وقت هم گوششان به درخواست مکرر ما بدهکار نبود. در این ناامیدی بودم که ضرب المثل قدیمی بدادم رسید. (کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من) با خود فکر کردم که نباید به امید کمک کسی بنشینم. فقط خودمان هستیم که باید با همت و کوشش این گره را بگشاییم. فکرم را با دوستانم کاظمی و هوشنگ آجوادی در میان گذاشتم. آن را پسندیدند و موافقت کردند که وارد عمل شویم. برای شروع کار می بایستی مسئله مهم مالی را حل کنیم. چون برای هر کاری نیاز به پول داشتیم. مشکل را به این صورت حل کردیم که همه ماهه هر یک از ما از حقوقی که داریم مبلغی را روی هم بگذاریم و از این راه هزینه اجاره و اداره محل مورد نظر را بپردازیم. ناگفته نماند برخلاف بنی اعتناییها و بی محلی هایی که از طرف مقامات دولتی و غیردولتی کشورمان صورت می گرفت تنها انجمن های فرهنگی کشورهای بیگانه بودند که در اینگونه موارد با آغوش باز از ما استقبال می کردند و از نظر تبلیغ فرهنگ کشورهای خود به ما و بالعکس فرهنگ ما به مردم کشورهای خود حاضر به هرگونه کمک در زمینه های فرهنگی و هنری به ما بودند.

اوایل سال ۱۳۲۸ به اتفاق دوستانم حسین کاظمی، احمد اسفندیاری، مهدی ویشگایی آثارمان را در انجمن فرهنگی ایران و فرانسه بنمایش گذاردیم. کاظمی با تعداد ۵ پرتره ۵ منظره و چند کمپوزسیون اسفندیاری با ۱۶ تابلوی منظره و طبیعت بیجان، ویشگایی با تعداد ۵ پرتره و ۵ منظره و طبیعت بیجان و من با ۹ پرتره و ۲۴ منظره از گرگان در نمایشگاه شرکت داشتیم. این نمایشگاه بی اندازه موفق بود و تعدادی از آثارمان نیز خریداری شد.

در عین حال که سرگرم برگزاری نمایشگاه بودیم، از ادامه جستجو برای یافتن محلی مناسب برای کارهایی که در نظر داشتیم باز نه ایستادیم. تا اینکه در جنب شرقی خیابان بهار واقع در خیابان شاهرضای سابق (انقلاب فعلی) محلی پیدا و اجاره کردیم. با سرعت آن را به صورت تشکیلات منظمی برای برپایی نمایشگاه، گردهم آیی هنرمندان و فعالیت های هنری دیگر آماده نمودیم. نامش را آپادانا. کاشانه هنرهای زیبا گذاشتیم. آرم و پوستر آن را طراحی کرده و ساختم.

● ادامه دارد